

طرح مسئله

گفتگویی از ابزارهای مهم بیانی در قرآن است و در این خطاب قدسی، از اشخاص فراوانی نقل قول شده است. قرآن، علاوه بر انسان، از خدا، فرشته، جن، شیطان، حیوان و حتی جمادات، نقل قول کرده است. بدین سان فضای ادبی قرآن، به گونه‌ای است که گویا همه موجودات می‌توانند سخن بگویند. صاحبان سخن، گاه در زمره ابرار و گاه در زمره اشرار قرار دارند؛ گرچه هر دو دسته در خدمت اهداف و مقاصد هدایتی قرآن، نقش خود را ایفا می‌کنند.

از دیگر سو، تعیین محل‌های وقف در آیات قرآن یا درجه اهمیت آن، از کیستی صاحبان سخن، اثر می‌پذیرد و تحقیق حاضر بر آن است تا از این پدیدار مهم در قرآن، پرده بردارد. پرسش آن است که دوران قائل سخن در آیات قرآن، چه اثری بر تعیین موضع وقف یا درجه اهمیت آن می‌نهد؟ و نمونه‌های این اثرگذاری مفروض را در کدام آیات قرآن می‌توان ملاحظه کرد؟

مقدمه

دانستن موضع «وقف» و درجه اهمیت آن، از موضوعات مهم قرآن‌شناسی است و اهل فن در این زمینه، ضوابط و اصطلاحاتی چند پدید آورده‌اند. در این میان، دو مصطلح وقف «تام» و وقف «کافی»، کاربردی فراوان در زبان ایشان یافته است. به گفته اهل فن، وقف «تام» آن است که به ما بعد خود، هیچ تعلقی ندارد و پس از انقضاء و تمام شدن مطلب حاصل می‌شود (دانی، ۱۴۰۴: ۱۴۰؛ سیوطی، ۱۴۲۲: ۱/۱۶۷)، اما در وقف «کافی»، گرچه تعلق و پیوند الفاظ به ما بعد وجود ندارد، معنای کلام به ما بعد پیوند دارد (دانی، ۱۴۰۴: ۱۴۳؛ سیوطی، ۱۴۲۲: ۱/۱۶۸). از کاربرد این دو اصطلاح در گفتار عالمان علوم قرآنی می‌توان فهمید که در وقف «تام»، مطلب کاملاً به پایان رسیده است، ولی در وقف «کافی»، مطلب به طور کامل پایان نیافته، گرچه به حدی از کفایت رسیده است که قطع آن نیکوست. با این همه، مرز میان این دو مصطلح، چندان آشکار نیست، چنان‌که اهل

فن در مواضع فراوانی در کاربرد هریک از دو مصطلح یادشده دچار اختلاف شده‌اند (به عنوان نمونه بنگرید به: نحاس، ۱۴۱۳: ۳۳۸؛ دانی، ۱۴۰۴: ۱۶۰).

به هر تقدیر، کارکرد اساسی وقف، نشان دادن نوعی انفصال و گسست از ما قبل است، چنان‌که اهل فن در آیه ﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (یونس/۶۵) برای نشان دادن این نکته که ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ مفاد سخن آنان (کافران) نیست، از وجوب وقف بر «قَوْلُهُمْ» سخن گفته‌اند (زرکشی، ۱۴۲۷: ۲۳۹). به همین سان در آیه ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ...﴾ (یوسف/۲۹) برای نشان دادن آنکه جمله نخست خطاب به یوسف و جمله دوم خطاب به همسر خطاکار عزیز مصر است، «هَذَا» محل وقف و «وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ» ابتدای تلاوت معرفی شده است (همان‌جا).

در این راستا، گاه در آیات قرآن تغییر قائل سخن، گسستی پدید می‌آورد که برای نشان دادن آن، می‌توان از ابزار «وقف» بهره جست؛ به عنوان مثال، در آیه ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ...﴾ (بقره/۱۱۶) «وَلَدًا»، موضع وقف معرفی شده است تا مشخص گردد که «سبحانه» سخن مستقیم خداوند و ما قبل آن، حکایت سخن کافران است (همان/ ۲۴۰).

افزون بر این، اهل تفسیر گاه در تشخیص قائل قول در آیات قرآن، اختلاف کرده‌اند و این اختلاف می‌تواند در تعیین موضع «وقف» بازتاب یابد. هدف تحقیق حاضر آن است تا با عرضه شواهد وافی، مدعای اثرپذیری وقف از کیستی صاحبان سخن را مدلل سازد. درباره پیشینه تحقیق، باید یادآور شد که عالمان علوم قرآن به تفصیل از مواضع وقف در قرآن سخن گفته‌اند و آثاری چون *المکتفی فی الوقف والابتداء* (از ابوعمرو دانی) نگاشته‌اند، اما بررسی اثرپذیری وقف از تشخیص قائل سخن و گردآوری شواهد این مسئله، ابتکار مقاله حاضر است.

شواهد اثرپذیری وقف از کیستی صاحب سخن

صاحب این قلم، بر حسب تتبع خود، شانزده نمونه از اختلافات مفسران را در

تشخیص متکلم در آیات قرآن شناسایی کرده است که در این موارد، محل وقف یا اهمیت آن، از تعیین صاحب سخن اثر می‌پذیرد. این نمونه‌ها، جنبه حصر ندارند، بلکه تنها مدعای تحقیق را تأیید می‌کنند. ترتیب نمونه‌ها نیز بر حسب طول سخن است.

۱. اختلاف در قائل «شَهِدْنَا» و اثر آن بروقف

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف/۱۷۲)

آیه یادشده، از پیمان گرفتن خداوند از ذریه آدم برای یکتاپرستی خبر می‌دهد. در این آیه، «أَنْ يَقُولُوا» - به صیغه غایب - قرائت ابوعمرو است و دیگر قاریان ده‌گانه، «أَنْ تَقُولُوا» - به صیغه مخاطب - خوانده‌اند (ابن مهران، بی تا: ۲۱۶). بروفق هر دو قرائت، عبارت «أَنْ يَقُولُوا/ تَقُولُوا...» درباره ذریه آدم است که بریگانگی ربوبیت خدا شهادت داده‌اند تا در روز قیامت، عذری نداشته باشند و چنین و چنان نگویند. از دیگر سو، درباره قائل «شَهِدْنَا» در آیه فوق، دو فرض محتمل است:

نخست آنکه این فعل ادامه سخن ذریه آدم باشد و ایشان گفته باشند آری! شهادت دادیم. بر این فرض نباید بر «بلی» وقف کرد؛ زیرا گوینده «بلی» و «شَهِدْنَا» واحد است. به گفته واحدی، برخی از اهل تفسیر بیان داشته‌اند که «شَهِدْنَا» کلام ذریه آدم است و بر این مبنا، نیکو نیست که بر «بلی» وقف شود (واحدی، ۱۴۳۰: ۹/۴۵۳).

فرض دوم آن است که سخن ذریه آدم با «بلی» پایان یابد و «شَهِدْنَا» سخن خداوند یا فرشتگان باشد که بر اقرار ذریه آدم گواه بوده‌اند. بر این فرض، «بلی» محل وقف می‌شود تا تغییر گوینده سخن از «شَهِدْنَا» به «بلی» وضوح یابد؛ چنان که سُدی، گوینده «شَهِدْنَا» را خدا و فرشتگان او، معرفی کرده است و بر این اساس، «بلی» موضع وقف، معرفی شده است (قیسی، ۱۴۲۹: ۴/۲۶۳۰؛ واحدی، ۱۴۳۰: ۹/۴۵۱). به گفته قیسی، «بلی» نزد نافع، اخفش، ابو حاتم و دیگران موضع وقف است و مبنای این وقف، آن است که «شَهِدْنَا» سخن گویندگان «بلی» نیست (قیسی، ۱۴۲۹: ۴/۲۶۳۱). بدین سان، چون کلام ذریه آدم

قطع شده و قائل «شهدنا» با قائل «بلی» متفاوت است، بر «بلی» وقف می شود. البته قائل دانستن فرشتگان در کنار خداوند یا به تنهایی، درخور نقد است؛ زیرا در آیه از حضور فرشتگان، سخن نرفته است.

از دیگر سو، اگر بر «بلی» وقف شود و گوینده «شهدنا» را خداوند فرض کنیم، عبارت «شَهْدَنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» عبارتی عاری از انقطاع جلوه می کند که گوینده آن خدا و مخاطب آن ذریه آدم هستند؛ یعنی خدا اظهار می دارد که ما بر شما گواهی دادیم تا روز قیامت چنین و چنان نگویید. بر این اساس، «شهدنا» محل وقف نیست، اما اگر بر «بلی» وقف نشود و «شهدنا» ادامه سخن ذریه آدم باشد، «شهدنا» محل وقف است؛ زیرا گوینده «شهدنا» با گوینده جمله بعد، متفاوت می شود؛ یعنی گوینده «شهدنا» ذریه آدم است، اما جمله «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» خطاب به ذریه آدم است و متکلم آن باید غیر ایشان باشد. بدین سان عدم وقف بر «بلی»، وقف بر «شهدنا» را به دنبال دارد؛ زیرا تعیین محل وقف، به محل انقطاع سخن ذریه آدم وابسته است و اگر سخن ایشان با «بلی» تمام نشود، با «شهدنا» تمام می شود. خلاصه آنکه با انقطاع سخن ذریه آدم، محل وقف مشخص می گردد و اگر سخن ایشان با «بلی» تمام شود، «بلی» محل وقف است و اگر با «شهدنا» تمام شود، «شهدنا» محل وقف است.

قول به وقف بر «شهدنا»، از [ابوحاتم] سجستانی یاد شده است (ابن انباری، ۱۳۹۰: ۶۶۹/۲)، گرچه در نقد آن گفته شده است که «أَنْ يَقُولُوا» به ما قبل تعلق دارد، گویا آیه می گوید: «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لِأَنْ لَا يَقُولُوا...» (و آنان را بر خویشان شاهد گرفت تا نگویند...). بر این اساس، دیدگاه سجستانی درباره وقف بر «شهدنا» ناصواب قلمداد شده است (همان جا).

به عقیده صاحب این قلم، در فرض تعلق «أَنْ يَقُولُوا/ تَقُولُوا» به «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، عبارت «أَنْ يَقُولُوا/ تَقُولُوا...» از یک سو به ما قبل پیوسته است، ولی از دیگر سو از ما قبل گسسته است؛ زیرا «أَنْ يَقُولُوا/ تَقُولُوا...» ادامه سخن ذریه آدم نیست. بدین سان باید ملاحظه کرد که آیا برجسته کردن این گسستگی مهم تر است یا آن پیوستگی؟ به

فرض آنکه برجسته سازی تغییر قائل سخن مهم تر از برجسته سازی تعلق نحوی «أن يقولوا/ تقولوا...» قلمداد شود، قول به وقف بر «شهدنا»، که از ابوحاتم سجستانی نقل شده است، نباید ناصواب شمرده شود. به علاوه، می توان «أن تقولوا...» را متعلق به جمله ای محذوف دانست؛ یعنی «فعلنا ذلك لأن لا تقولوا...» (چنین کردیم تا شما چنان نگویید). بر این فرض، تعلق «أن يقولوا/ تقولوا...» به «أشهدهم» منتفی می شود.

پیوستگی یک عبارت به ما قبل از یک سو و گسستگی آن از دیگر سو، در مواضع دیگر قرآن نیز قابل ملاحظه است؛ از باب نمونه، در آیه «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ...» (آل عمران / ۷۳) نیز با چنین چالشی مواجه هستیم.

در تحلیل نحوی این آیه، وجوه مختلفی محتمل است. از جمله وجوه آن است که «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» سخن اهل کتاب قلمداد شود و پیش از «أَنْ يُؤْتَىٰ»، «وَلَا» در تقدیر باشد؛ یعنی سخن اهل کتاب «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ وَ لَا أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» است، ولی این سخن به دو پاره تقسیم شده و قرآن به هر پاره از سخن ایشان با تعبیر «قل...» پاسخ داده است، چنان که به گفته اخفش اوسط (۲۰۱۱: ۱۴۳) معنای آیه آن است که ایمان نیاورید به اینکه به احدی همانند آنچه به شما عطا شده، عطا می شود و ایمان نیاورید که نزد پروردگارتان، علیه شما احتجاج می کند. به عقیده دانی (۱۴۰۴: ۲۰۳-۲۰۴) «أَنْ يُؤْتَىٰ» مفعول «لا تؤمنوا» است؛ یعنی «لا تؤمنوا لأن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ» یا «لا تؤمنوا بأن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ». بر این اساس، دانی بیان می دارد که بر «هُدَىٰ اللَّهِ» وقف نمی شود؛ زیرا «أَنْ يُؤْتَىٰ» به ما قبل خود پیوند دارد و از آن منقطع نمی شود (همان جا). از دیگر سو، می توان ادعا کرد که «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ» سخن خداست، اما «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» سخن اهل کتاب است و برای نشان دادن این گسستگی، نیکوست که بر «هُدَىٰ اللَّهِ» وقف شود. به علاوه، می توان «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ...» را متعلق به «وَلَا تُؤْمِنُوا» محذوف دانست؛ یعنی تقدیر سخن چنین باشد: «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ [وَلَا تُؤْمِنُوا] أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ...». با

وجود این، اصل بر عدم محذوف انگاری است.

۲. اختلاف در قائل «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ...» و اثر آن بر وقف

﴿وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ * وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا * وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا * وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهْبًا﴾ (جن / ۵-۸)

ابوعمر و دانی (۱۴۰۴: ۵۸۹) در سوره جن، وقف بر پایان آیات را وقف «کافی» می‌شمارد، اما در پایان آیه پنجم (کَذِبًا)، چون سخن جن تمام می‌شود آن را وقف تام می‌انگارد. در پایان آیه هفتم (أَحَدًا) نیز چون سخن خدا تمام می‌شود، آن را وقف تام می‌انگارد (همان جا). معنای سخن دانی آن است که آیات ششم و هفتم سوره جن کلام جن نیست، بلکه کلام مستقیم خداوند است، در حالی که آیات قبل و بعد آن کلام جن است که توسط خدا حکایت شده است. با این همه، دلالت آشکاری بر تغییر صاحب سخن در آیات یادشده دیده نمی‌شود و آیات ششم و هفتم می‌توانند ادامه سخن جن باشند، چنان‌که علامه طباطبایی (۱۴۳۰: ۲۰/۴۶) پس از خبر دادن از این قول که دو آیه یادشده سخن جن نیست، بلکه سخن خداوند است، آن را بعید از سیاق می‌شمارد.

همچنین در عبارت «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ...» امکان خواندن «آن» به فتح یا کسر همزه وجود دارد، چنان‌که هر دو قرائت در میان قاریان ده‌گانه دیده می‌شود (بنگرید به: ابن مهران، بی تا: ۴۴۸). هویداست که قرائت فتح با پیوستگی به ما قبل و قرائت کسربا گسستگی تناسب دارد.

از دیگر سو، در ادامه سوره جن، در آیات ﴿وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾ * وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا * وَاللَّوِاسِطَاءُ عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن / ۱۴-۱۶) با پایان آیه پانزدهم (حَطَبًا)، قول به تغییر صاحب سخن از جن به خدا پذیرفتنی جلوه می‌کند. در این موضع، هر چند سیاق آیات پیشین حکایتگر سخن جن است، شنونده قرآن با فعل «أسقیناهم» (به ایشان آب می‌نوشانیم)

درمی‌یابد که سخن جن که توسط خدا حکایت می‌شد، به سخن مستقیم خدا بدل شده است. در این راستا، دانی (۱۴۰۴: ۵۸۹) که در سوره جن، وقف بر پایان آیات را وقف «کافی» می‌شمارد، پایان آیه پانزدهم را به دلیل تمام شدن سخن جن، وقف تام می‌خواند.

۳. اختلاف در قائل «لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا...» و اثر آن بروقف

﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (قصص / ۹).

آیه یادشده، حکایتگر گفتار همسر فرعون است و در تعیین پایان سخن وی اختلاف شده است.

به گفته نحاس (۱۴۱۳: ۵۰۸)، برخی چون محمد بن عیسی، «لَكَ» را موضع وقف «تام» دانسته‌اند. به نظر می‌رسد خاستگاه این مدعا آن است که تصمیم‌گیری درباره عدم قتل موسی، شأن فرعون بوده است نه همسر او. بنابراین دستور نکشتن طفل برگرفته از رود را شخص فرعون داده است و جمله «لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» گفتار همسر فرعون نیست، بلکه گفتار فرعون است. بر این اساس، همسر فرعون می‌گوید این کودک نور چشم من و توست و فرعون می‌گوید او را مکشید، شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم.

از دیگر سو، قرائت عبدالله بن مسعود در این موضع، به صورت «وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ لَا تَقْتُلُوهُ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ» نقل شده است (ابن انباری، ۱۳۹۰: ۲ / ۸۲۲؛ ابن عطیه، بی‌تا: ۱۴۳۴). این قرائت مؤید آن است که «لَا تَقْتُلُوهُ» جزء سخن همسر فرعون است؛ بنابراین «لَكَ» موضع وقف «تام» نمی‌باشد.

به گفته نحاس (۱۴۱۳: ۵۰۸)، اخفش «لَا تَقْتُلُوهُ» را موضع وقف «تام» شمرده است. بدین سان وی، پایان سخن همسر فرعون را «لَا تَقْتُلُوهُ» قلمداد کرده است. با این همه، در الفاظ آیه قرینه‌ای برای تغییر صاحب سخن از همسر فرعون به غیر او دیده نمی‌شود. بنابراین راجح آن است که سخن همسر فرعون تا «وَلَدًا» ادامه یابد. بر این فرض، وی

خطاب به فرعون می‌گوید این کودک، نور چشم من و تو خواهد بود، او را مکشید شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم.

۴. اختلاف در قائل «رَسُولَ اللَّهِ» و اثر آن بر وقف

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...﴾ (نساء / ۱۵۷)

در این آیه، گرچه انقطاع «رَسُولَ اللَّهِ» از ما قبل، بعید می‌نماید، اهل فن از قولی خبر داده‌اند که بر وفق آن، «مَرْيَمَ» موضع وقف است و «رَسُولَ اللَّهِ» ابتدای تلاوت قرار می‌گیرد (نحاس، ۱۴۱۳: ۱۹۰-۱۹۱؛ دانی، ۱۴۰۴: ۲۳۱). خاستگاه این نظر آن است که یهودیان به «رسول خدا» بودن عیسی اقرار نداشتند (همان جا). بدین سان در جمله ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ﴾، عبارت «رَسُولَ اللَّهِ» برخلاف ما قبل، حکایت کلام کافران به عیسی نیست، بلکه سخن خداوند است و برای نشان دادن این انقطاع باید بر «مَرْيَمَ» وقف کرد. با این همه، به نظر می‌رسد سیاق آیه، انقطاع «رَسُولَ اللَّهِ» از ما قبل را بر نمی‌تابد، بلکه ﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ﴾ را گفتاری واحد و منسجم می‌شناساند و «رَسُولَ» صفت یا بدل برای «الْمَسِيحَ» می‌گردد. دانی نیز گرچه قول به وقف بر «مَرْيَمَ» را بازتاب داده، خود آن را نمی‌پذیرد، بلکه «رَسُولَ اللَّهِ» را موضع وقف «کافی» می‌شمارد (همان جا).

اگر اشکال شود که قاتلان عیسی، به رسالت او قائل نبودند، می‌توان گفت که محتمل است ایشان، آن تعبیر را از باب استهزاء و ریشخند یا از باب همراهی با عنوان شهرت یافته در میان مردم گفته باشند. به علاوه ممکن است که قرآن مضمون کلی گفتار ایشان را نقل کرده باشد بی‌آنکه تعبیر «رسول خدا» در الفاظ ایشان به کار رفته باشد، چنان‌که زمخشری (۱۴۲۹: ۱/۴۵۱) جایز می‌شمارد که خداوند در مقام حکایت سخن کافران به عیسی، به جای ذکر قبیح، ذکر نیکورا جایگزین کرده باشد.

۵. اختلاف در قائل «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ...» و اثر آن بروقف

﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ (یس/ ۵۲)

در نقلی از قتاده آمده است که آغاز این آیه، گفتار گمراهان و پایان آن، گفتار ایمان‌داران است؛ یعنی «يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» گفتار گمراهان و «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» گفتار اهل ایمان است (دانی، ۱۴۰۴: ۴۷۴). برخی نیز «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» را گفتار فرشتگان قلمداد کرده‌اند (همان‌جا). بروفق این دو نظر، قائل «يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» با قائل «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» مغایر است. بر این مبنا، «مَرْقَدِنَا» محلّ وقف «تأم» شمرده شده است (همان، ۴۷۳).

از دیگر سو، برخی از اهل فن اجازه داده‌اند که بر «هَذَا» وقف شود (همان، ۴۷۴). خاستگاه این مدعا آن است که «هَذَا» تابع «مَرْقَدِنَا» باشد؛ یعنی چه کسی ما را از این آرامگاه‌ها برانگیخت؟ بر این اساس، «ما وعد الرحمن»، ابتدای تلاوت قرار می‌گیرد و تقدیر آن، «بَعَثَكُمْ ما وعد الرحمن» است (همان‌جا)؛ یعنی آنچه خدای رحمان وعده داد، شما را برانگیخت. هویدا است که این قول، عاری از تکلف نیست، چنان‌که سیوطی (۱۴۲۲: ۱۷۱/۱) وقف بر «هَذَا» را قبیح شمرده است.

ابن جوزی (۱۴۳۱: ۵۲۷/۳) درباره قائل «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ» سه وجه بر شمرده است: مؤمنان، فرشتگان و کافران. هویدا است که اگر «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» ادامه اقرار کافران در روز رستاخیز یا سخن ایشان در آن روز به یکدیگر باشد، قول به وقف بر «مَرْقَدِنَا» یا «هَذَا» منتفی می‌شود.

۶. اختلاف در قائل «كَذَلِكَ» و اثر آن بروقف

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

تَرْتِيلًا﴾ (فرقان/ ۳۲).

آیه یادشده، از اعتراض مشرکان مکه به عدم نزول دفعی قرآن و پاسخ خداوند به شبهه آنان حکایت دارد. در تحلیل ساختار این آیه، دو وجه مطرح است. بروفق وجه نخست،

﴿لَوْلَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً﴾ سخن کافران است و ﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ پاسخ قرآن به گفتار آنان می باشد. بنابراین کافران گفتند چرا قرآن به یک باره بر او نازل نشد؟ پاسخ آن است که قرآن را آن گونه نازل کردیم تا قلبت را به آن استوار گردانیم و آن را با درنگ و تأنی برخواندیم. برای این اساس، «جُمْلَةً وَاحِدَةً» پایان سخن کافران است و «كَذَلِكَ» سرآغاز سخن خداوند است و تقدیر سخن «أَنْزَلْنَاهُ كَذَلِكَ...» است؛ یعنی قرآن را آن گونه متفرق نازل کردیم. وجه دیگر آن است که «كَذَلِكَ» دنباله گفتار کافران قلمداد شود و مراد از آن، به مانند تورات یا انجیل باشد. بنابراین کافران گفتند چرا قرآن به مانند آن [تورات یا انجیل] یکجا بر او نازل نشد؟

به گفته نحاس، اکثریت اهل تفسیر بر قول نخست هستند و بروفق آن، «وَاحِدَةً» موضع وقف تام است (نحاس، ۱۴۱۳: ۴۸۲)، اما بر پایه قول دوم، که از آن فراء است، «كَذَلِكَ» موضع وقف تام می باشد (همان، ۴۸۳).
به عقیده علامه طباطبایی (۱۴۳۰: ۲۱۰/۱۵)، «كَذَلِكَ» را ادامه سخن کافران دانستن، بسیار سخیف است.

۷. اختلاف در قائل «كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» و اثر آن بر وقف

﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾

(نمل/۳۴).

این آیه، حکایتگر گفتار ملکه سبأ است. وی می گوید پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند. در تحلیل ساختار آیه، از ابن عباس نقل کرده اند که گفتار ملکه سبأ، با واژه «أَذِلَّةً» پایان می پذیرد و در ادامه خداوند است که می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ (نحاس، ۱۴۱۳: ۵۰۱)؛ یعنی چنین است و پادشاهان آن گونه رفتار می کنند. برای این اساس «أَذِلَّةً»، موضع وقف «تأم» معرفی شده است (همان جا). بدین سان این وقف، میان گفتار منقول از ملکه سبأ و گفتار خداوند - که صاحب سخن در قرآن است - جدایی و انقطاع پدید می آورد. ابوالفتح (۱۳۶۶: ۳۸/۱۵) «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» را

سخن خدا شمرده، اما ابن عاشور (۱۴۲۰: ۱۹/۲۶۰)، آن را ادامه گفتار ملکه سبأ قلمداد کرده است. هویداست که اگر ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ ادامه سخن ملکه سبأ باشد، قول به وقف تام بر «أَذَلَّةً» منتفی می‌شود.

به نظر صاحب این قلم، در الفاظ آیه، قرینه‌ای بر تغییر صاحب سخن دیده نمی‌شود و خاستگاه معرفی خداوند به عنوان قائل ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ آن است که اگر این جمله، ادامه گفتار ملکه سبأ باشد، گویا وی گفتار پیشین خود را تأیید و تکرار کرده است و این تکرار، خلاف بلاغت تلقی شده است.

۸. اختلاف در قائل «اهبطوا مصرًا...» و اثر آن بروقف

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ﴾ (بقره/۶۱).

در آیه یادشده، طبری (بی تا: ۱/۳۶۰) بر آن است که ﴿أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾ قول موسی است و ﴿اهْبَطُوا مِصْرًا﴾ قول خداوند است. بر این اساس، پس از درخواست بنی اسرائیل برای تنوع غذایی، موسی آنان را توییح می‌کند، اما تحقق این درخواست را از خداوند می‌طلبد و خدا، دعای موسی را اجابت کرده، می‌گوید به مصر درآیید که آنچه طلب کردید، در آنجا برای شما فراهم است. در این راستا، برای نشان دادن تغییر صاحب سخن، «خَيْرٌ» موضع وقف جلوه می‌کند. از دیگر سو، برخی مفسران نظیر ابن عاشور (۱۴۲۰: ۱/۵۰۸)، ﴿اهْبَطُوا مِصْرًا﴾ را قول موسی قلمداد کرده‌اند. هویداست که اگر ﴿اهْبَطُوا مِصْرًا﴾ ادامه سخن موسی باشد، تغییر صاحب گفتار پدید نمی‌آید و نمی‌توان از وقف بر «خَيْرٌ» به این سبب، سخن گفت. ترجیح صاحب این قلم نیز عدم تغییر صاحب گفتار از موسی به خداوند است؛ زیرا قرینه‌ای بر این تغییر در الفاظ آیه دیده نمی‌شود.

۹. اختلاف در قائل «سُبْحَانَ اللَّهِ...» و اثر آن بر وقف

﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (نمل/ ۸).
 در این آیه، اختلاف شده است که آیا «وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ادامه ندایی است که از جانب خداوند به موسی رسیده است یا آنکه قائل، تغییر کرده است؟ از سُدّی نقل است که چون خدا به موسی ندا داد، موسی هولناک شد، پس گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (نحاس، ۱۴۱۳: ۴۹۸).
 برای این اساس، تسبیح، ادامه سخن خدا به موسی نیست، بلکه از آن، انقطاع یافته است و بیانگرواکنش موسی به ندا و سخن خداوند است. به گفته دانی، اگر «وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» از ندای خداوند به موسی بیرون باشد، «حَوْلَهَا» محلّ وقف «کافی» است (دانی، ۱۴۰۴: ۴۲۵). از ابوحاتم نقل است که اگر «وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» داخل در ندای خداوند به موسی نباشد، «حَوْلَهَا» محلّ وقف است، ولی اگر تسبیح، داخل در ندای خداوند به موسی باشد، وقف بر «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است (نحاس، ۱۴۱۳: ۴۹۸).

از دیگر سو، آیه بعد ادامه گفتار خداوند به موسی است: «يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (نمل/ ۹). بنابراین ظاهر آن است که گفتار خدا، در آیه پیشین قطع نشده است و «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را باید گفتار خداوند قلمداد کرد که با او به ما قبل پیوسته است.

۱۰. اختلاف در قائل «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجَلَ...» و اثر آن بر وقف

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجَلَ سَيَسْأَلُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾ (اعراف/ ۱۵۱-۱۵۲)

آیه ۱۵۱ سوره اعراف بیانگر سخن موسی است و جمله «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» در پایان آیه بعد، بیانگر سخن خداوند است. در این میان، درباره جمله «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجَلَ سَيَسْأَلُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» دو وجه مطرح است که یکی، قائل

را خداوند و دیگری موسی می‌داند. به گفته دانی، در فرض قائل بودن موسی، ﴿فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ موضع وقف «تام» است، اما در فرض قائل بودن خداوند، وقف بر ﴿فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ «تام» نیست، بلکه «کافی» است (دانی، ۱۴۰۴: ۲۷۶). هویداست که منشأ «تام» تلقی شدن وقف آن است که ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾ از ما قبل خود انقطاع یافته است؛ یعنی قائل آن با قائل جمله پیشین متفاوت است، اما در حالت «کافی» دانستن وقف، چنین انقطاعی وجود ندارد. ترجیح صاحب این قلم نیز عدم تغییر صاحب گفتار از موسی به خداوند است؛ زیرا به قرینه ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾ که به نحو قطعی سخن خداوند است، باقی آیه ۱۵۲ سوره اعراف را هم می‌توان سخن خداوند دانست.

۱۱. اختلاف در قائل «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» و اثر آن بر وقف

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تَوْكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ﴾
(اعراف/ ۱۰۹-۱۱۲)

در آیات یادشده، درباره قائل جمله ﴿فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ اختلاف شده است. به گفته ابن عطیه، ظاهر آن است که این جمله، سخن جماعت دارای مقام از قوم فرعون ﴿الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ﴾ است که به یکدیگر چنین گفته‌اند، اما برخی، آن را سخن فرعون خطاب به جماعت دارای مقام دانسته‌اند (ابن عطیه، بی تا: ۷۳۰) به عقیده ابن انباری (۱۳۹۰: ۸۱۷/۲) «أَرْضِكُمْ» موضع وقف است؛ زیرا سخن جماعت همراه فرعون، با «... مِنْ أَرْضِكُمْ» تمام می‌شود و ﴿فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ سخن فرعون است. به نظر صاحب این قلم، آیه ﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ عبارتی به هم پیوسته است و انقطاع ﴿فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ از ما قبل وجهی ندارد، از این رو حتی اگر بخواهیم ﴿فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ را سخن جماعت همراه فرعون قلمداد نکنیم، راجح آن است که از آغاز آیه؛ یعنی از ﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ...﴾ سخن فرعون قلمداد شود. هویداست که اگر ﴿فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ ادامه سخن فرعون یا ادامه سخن جماعت باشد، قول به وقف بر «أَرْضِكُمْ» منتفی می‌شود.

۱۲. اختلاف در قائل «كَلَّا لَا وَزَرَ» و اثر آن بر وقف

﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ * كَلَّا لَا وَزَرَ﴾ (قیامت / ۱۰-۱۱)

ابن عاشور در تحلیل ساختار آیات یادشده، از دو وجه خبر داده است. برپایه وجه نخست، «كَلَّا لَا وَزَرَ» سخن خداوند در پاسخ به انسان است که به وقت برپایی قیامت، «أَيْنَ الْمَفْرُغُ» گفته است، اما وجه دوم، «كَلَّا لَا وَزَرَ» را ادامه گفتار انسان معرفی می‌کند؛ یعنی وی پس از سراغ گرفتن از فرارگاه، خود این طمع را باطل می‌شمارد و اقرار می‌کند که پناهگاهی نیست (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۹/۳۲۰-۳۲۱). به نظر صاحب این قلم، سیاق آیات مؤید وجه نخست است؛ زیرا آیه «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ» (قیامت/ ۱۲) که در ادامه «كَلَّا لَا وَزَرَ» آمده است، سخن خداوند در پاسخ به انسان است. به عقیده علامه طباطبایی نیز «كَلَّا لَا وَزَرَ» ادامه سخن انسان نیست، بلکه سخن خداوند است (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۲۰/۱۱۵).

به هرتقدیر، بر اساس معیار ابوعمرو دانی که در آیات سوره جن ملاحظه شد، در این موضع می‌توان از وقف تام بر «المفرغ» سخن گفت با فرض آنکه «كَلَّا لَا وَزَرَ» ادامه سخن انسان نباشد، اما در فرض مقابل، وقف بر «المفرغ» وقف «کافی» جلوه می‌کند.

۱۳. اختلاف در قائل «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ...» و اثر آن بر وقف

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ﴾ (بقره/ ۱۳۲)

در این آیه، در تعیین قائل جمله «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» دو وجه مطرح است. وجه نخست، هم ابراهیم و هم یعقوب را قائل این جمله می‌داند؛ زیرا یعقوب، معطوف به ابراهیم است، اما برپایه وجه دوم، فقط یعقوب، قائل این قول است و نقش نحوی یعقوب، فاعل برای فعل محذوف است؛ یعنی تقدیر سخن «وَقَالَ [يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ...» می‌باشد.

به گفته قیسی، اخفش عقیده دارد که تقدیر سخن «وَقَالَ [يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ...» است و

براین اساس، «بَنِيهِ» محل قطع کلام است و «وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ» ابتدای تلاوت قرار می‌گیرد، اما ابوحاتم و دیگران بر آن رفته‌اند که ابراهیم و یعقوب هر دو این جمله را به فرزندان خود اظهار داشته‌اند و براین مبنا، محل وقف «يَعْقُوبُ» است و «يَا بَنِيَّ» ابتدای تلاوت قرار می‌گیرد (قیسی، ۱۴۲۹: ۱/۴۵۷-۴۵۸).

۱۴. اختلاف در قائل «هُم لَّا يَشْعُرُونَ» و اثر آن بروقف

«حَتَّىٰ إِذَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ وَادِ التَّمَلِّ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا التَّمَلُّ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَّا يَخْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَّا يَشْعُرُونَ» (نمل/۱۸)

در آیه یادشده، از یحیی بن سلام نقل است که در جمله «وَهُم لَّا يَشْعُرُونَ» خداوند بیان می‌دارد که آن‌ها - یعنی مورچگان - نمی‌دانستند که سلیمان سخنشان را می‌فهمد (دانی، ۱۴۰۴: ۴۲۷). براین اساس، به عقیده دانی، «جُنُودُهُ» محل وقف «تَام» است؛ زیرا سخن مورچه در این موضع به پایان می‌رسد و جمله «وَهُم لَّا يَشْعُرُونَ» گفتار خداوند است (همان‌جا). از دیگر سو، برخی مفسران «هُم لَّا يَشْعُرُونَ» را سخن مورچه قلمداد کرده‌اند (ابوالفتوح، ۱۳۶۶: ۲۵/۱۵؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۹/۲۴۰). هویدا است که اگر «هُم لَّا يَشْعُرُونَ» ادامه سخن مورچه باشد، قول به وقف بر «جُنُودُهُ» منتفی می‌شود.

به هر تقدیر، مدعای یحیی بن سلام، خلاف ظاهر آیه جلوه می‌کند، چنان‌که شوکانی (۱۴۳۰: ۲/۳۵۹) آن را بعید دانسته است. به نظر می‌رسد خاستگاه این مدعای خلاف ظاهر آن است که سلیمان و سپاهیان به ناآگاهی وصف نگردند.

۱۵. اختلاف در قائل «هُذَا يَوْمُ الدِّينِ» و اثر آن بروقف

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ * وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ * هَذَا يَوْمُ الْفُصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» (صافات/۱۹-۲۱)

در این آیات، درباره قائل جمله «هُذَا يَوْمُ الدِّينِ» اختلاف شده است. به گفته اهل فن، ابوحاتم آن را قول خدا یا فرشتگان قلمداد کرده است و براین مبنا، «وَيْلَنَا» را محل وقف دانسته است، اما دیگران، «هُذَا يَوْمُ الدِّينِ» را ادامه سخن کافران دانسته‌اند

(ابن عطیه، بی تا: ۱۵۷۴). بدین سان اگر ﴿يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمَ الدِّينِ﴾ سخن کافران باشد، وقف بر «ویلنا» مطرح نمی شود، اما اگر «يَا وَيْلَنَا» سخن کافران و ﴿هَذَا يَوْمَ الدِّينِ﴾ سخن خدا یا فرشتگان باشد، برای نشان دادن گسستگی، «وَيْلَنَا» محل وقف می گردد. به هر تقدیر، آیه بعد؛ یعنی ﴿هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾ سخن کافران نیست؛ زیرا فعل «تُكَذِّبُونَ» خطاب به کافران است و قائل این جمله، باید غیر ایشان باشد.

۱۶. اختلاف در قائل «كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» و اثر آن بر وقف

﴿لَقَدْ أَصَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ (فرقان/ ۲۹)

به گفته ابن جوزی (۱۴۳۱: ۳/۳۱۹) در این آیه، با «جاءنی» کلام شخص ظالم [یاد شده در آیات قبل] تمام می شود. از این رو گفته شده است که «جاءنی» موضع وقف تام است و جمله ﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ کلام خداوند است (سیوطی، ۱۴۲۲: ۱۶۷/۱-۱۶۸). به عقیده علامه طباطبایی ﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ کلام خداوند است و نیز ممکن است که ادامه کلام شخص ظالم باشد که از باب تأسف و حسرت چنین گفته است (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۱۵/۲۰۴). هویداست که اگر ﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ ادامه اقرار ظالم در روز رستاخیز باشد، تغییر صاحب گفتار پدید نمی آید و نمی توان از وقف بر «جاءنی» به این سبب سخن گفت.

نتیجه گیری

شواهد شانزده گانه یاد شده، اثرپذیری «وقف» در آیات قرآن از کیستی صاحبان سخن را مدلل نمود. به علاوه، شواهد نشان داد که این اثرگذاری گاه به صورت وقف یا عدم وقف بر واژه ای معین رخ داده است و گاه درباره اصل وقف، اختلافی نیست، اما «تام» یا «کافی» انگاشتن وقف، بستگی به کیستی صاحب سخن دارد. به هر تقدیر، چنین نیست که شناخت مواضع وقف، فهمنده را به شناخت صاحبان سخن در آیات قرآن برساند، بلکه عکس آن صادق است؛ یعنی با شناخت صاحبان سخن در آیات قرآن، مواضع وقف، مشخص می شوند.

از دیگر سو، گاه پیوستگی یک عبارت به ما قبل از منظر نحوی و گسستگی آن از منظر تغییر صاحب سخن، قول به وقف یا عدم وقف را دشوار می‌سازد که به نظر می‌رسد در این‌گونه مواضع، برجسته‌سازی تغییر صاحب سخن، اهمیت بیشتری دارد و قول به وقف، سزاوارتر است.

افزون بر این، بررسی مصداقی نشان داد که هرچند دَوْران قائل سخن در آیات قرآن و به تبع آن دَوْران در وقف، ذهن مخاطبان آیات را به بازیگری کشانده است، در بسیاری از موارد، ملاحظه سیاق کلام می‌تواند به انتخاب وجه راجح مدد رساند.

منابع

۱. ابن انباری، محمد بن قاسم بن بشار، *ایضاح الوقف والابتداء*، تحقیق محیی‌الدین رمضان، مجمع اللغة العربیه، دمشق، ۱۳۹۰ق.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۳۱ق.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر، *تفسیر التحریر و التنویر*، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۴. ابن عطیه، ابو محمد عبدالحق، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، دار ابن حزم، بیروت، بی‌تا.
۵. ابن مهران، ابوبکر احمد بن حسین، *المبسوط فی القرائات العشر*، تحقیق سبیع حمزه حاکمی، مطبوعات مجمع اللغة العربیه، دمشق، بی‌تا.
۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان*، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۶۶ش.
۷. اخفش اوسط، سعید بن مسعده، *معانی القرآن*، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۲۰۱۱م.
۸. دانی، ابوعمر و عثمان بن سعید، *المکتفی فی الوقف والابتداء فی کتاب الله عزوجل*، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، مؤسسة الرساله، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۹. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق ابوالفضل الدمیاطی، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۲۷ق.
۱۰. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.
۱۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، *الاتقان فی علوم القرآن*، تصحیح محمد سالم هاشم،

- منشورات ذوی القربی، بی جا، ١٤٢٢ق.
١٢. شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدیر*، دارالکتاب العربی، بیروت، ١٤٣٠ق.
١٣. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسہ دارالمجتبی، قم، ١٤٣٠ق.
١٤. طبری، محمد بن جریر، *تفسیر الطبری: جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
١٥. قیسی، ابو محمد مکی بن ابی طالب، *الهدایة الی بلوغ النہایة*، جامعۃ الشارقه، شارجه، ١٤٢٩ق.
١٦. نحاس، ابو جعفر احمد بن محمد، *القطع والانتناف*، تحقیق عبدالرحمن بن ابراہیم، دار عالم الکتب، ریاض، ١٤١٣ق.
١٧. واحدی، ابوالحسن علی بن احمد، *التفسیر البسیط*، جامعۃ الامام محمد بن سعود، ریاض، ١٤٣٠ق.